

با سلام و درود فراوان

«نتیجه‌ای از رعایت کردن و رعایت نکردن قانون جبران در زندگی شخصی»

نکته‌ای که جدیداً برایم حائز اهمیت شده این است که قانون جبران به لحاظ مادی و همینطور معنوی باید و باید بصورت موازی و همزمان با یکدیگر صورت بگیرد.

مثلاً فرض بر این باشد که من یک من‌ذهنی قوی هستم. حالا به لحاظ معنوی هم که شده، قبول می‌کنم که به برنامه کمک مالی کنم اما خب همانندگی‌هایم نمی‌گذارند. همانندگی با پول اصلاً اجازه نمی‌دهد. پس باید اول همانندگی با پول را از مرکز بردارم که کار روی خود و رعایت قانون جبران معنوی را می‌طلبد.

حال فرض بر اینکه همانندگی با پول ندارم. درآمد ماهیانه یا هفتگی‌ام را می‌بینم که بین همانندگی‌های دیگر تقسیم شده. مثلاً با دوست پسر یا دخترم بحثم شده، حالا باید کلی خرج کنم و کادو بخرم تا مثلاً از دلش دربیارم. یا اینکه با مواد مخدر و مشروبات سمی همانندهم و پولم باید خرج آنها شود. یا با خریدن وسایل دیگر همانندهم. یعنی کمک مالی به گنج حضور می‌رود در اولویت آخر و اصلاً پولی نمی‌ماند، پول‌ها همه خرج کارافزایی‌ها می‌شود.

خب پس باید و باید جبران معنوی را به موازاتش انجام دهم، روی خودم کار کنم. همانندگی‌ها که سبک شدند، حالا می‌توانم کمک کنم. اما اگر در این شرایط هم کمک نکنم، یک من‌ذهنی معنوی باقی می‌مانم که کلی نکته بلد هست، ولی بویی از عدم و عشق نبرده و فقط حرف می‌زند.

من خودم در زندگی شخصی‌ام حقیقتاً به هیچ عنوان به قانون جبران اعتقاد نداشتم. چون اصلاً با منطق من‌ذهنی‌ام جور نمی‌آید. منطق خداوند می‌گوید: در قبال به دست آوردن چیزی، باید انرژی و پول را در میزان کافی بگذاری و زحمت بکشی. منطق من‌ذهنی‌ام می‌گوید: هرچه مجانی‌تر و مفت‌تر و بیشتر، بهتر. بقیه پول و انرژی بگذارند، من مفت‌خوری کنم و حالش را ببرم. خب این دو تا عقل اصلاً دوست یکدیگر نمی‌شوند. کاملاً در تضاد هستند.

من تقریباً سی، سی و یک سال سن دارم و تقریباً هفت یا هشت سال است که با برنامه همراهم. خودمانیم، ولی حقیقتاً یک سال است که بصورت قابل قبول دارم روی خودم کار می‌کنم. به هر حال باید اعتراف کنم، من تازه یک سال است که شروع کردم و هر چه می‌گذرد در کار کردن روی خودم پخته‌تر می‌شوم. مثلاً الان بهتر عمل می‌کنم تا یک سال پیش، این یعنی در ۲۹ سال گذشته عقل و منطق من‌ذهنی‌ام را اجرا می‌کردم.

همش دنبال پول و فرصت مفت و مجانی می‌گشتم. اینکه پدر و مادر پول بدهند. یا منتظر بمانم تا ارثیه‌ای فروش برود و پولش را خرج همانندگی‌ها کنم. یا درس نخوانم و زحمت نکشم و با پارتی بازی سرکار بروم. یا به لحاظ معنوی روی خودم کار نکنم، ولی خداوند بیاد منو به خودش زنده کند. مگر خداوند عاشق من نیست؟ خب خودش بیاید منو زنده کند. یا اینکه آقای شهبازی پول بدهد و زحمت بکشد، من هم مفت و مجانی برنامه را گوش بدهم.

اما نتیجه این عقل چه شد؟ نتیجه زرنگ‌بازی‌های من‌ذهنی‌ام چه شد؟ ۲۹ سال ولنگار زندگی کردن، روح و جسمی زخمی، پر از درد، پر از اتفاقات بد، پر از بدشگونی، روابط بد، اوضاع مادی خراب، اوضاع معنوی بسیار ضعیف. گاو سامری نتیجه‌اش این شد، رعایت نکردن قانون جبران همچنین پیامدهای سنگینی برایم داشت.

تا اینکه تقریباً سال پیش ورق برگشت. تصمیم گرفتم مثل انسان زندگی کنم. تصمیم گرفتم قانون جبران را رعایت کنم. تصمیم گرفتم واقعاً با عشق روی خودم کار کنم. با عشق و با تمام توان به برنامه کمک مالی کنم، همچنین به برنامه کمک معنوی کنم. چه بصورت مستقیم با پیام‌های معنوی، چه بصورت غیر مستقیم، با همکاری با دوستان معنوی. منظورم این نیست که با ۱۰۰ درصد خلوص تصمیم گرفتم نه، به هر حال من‌ذهنی هنوز بود اما خیلی خیلی بهتر از قبل تصمیم گرفتم که روی خودم کار کنم. نه بصورت ذهنی، بلکه آماده یک جنگ حسابی، با فضاگشایی و بیرون راندن تصاویر همانند، با پرهیز، حتی بیرون راندن هر چیزی مربوط به بزرگان، رعایت «لی مع الله وقت».

حال در این یک سال چه گذشت: حداقل چیزها را بخواهم بگویم، به یک قدرت تمیزی زنده شدم که واقعاً زبانم بند است از شکر کردن آن. در موقعیت‌های مختلف می‌توانم خودم را در حد توان، ناظر نگه دارم و جذب من‌ذهنی نشوم و حتی فعالیت من‌ذهنی در دیگران را تشخیص دهم. قرین‌های خوب و بد را تشخیص دهم. خب این قدرت تمیز خیلی برایم جای شکر دارد، خیلی خیلی کاربردی است، ناجی است.

مثل کنترل تلویزیون، کنترل خودم الان دست خودم است. حتی حالم هم بد شود، دکمه فضاگشایی و تسلیم و توکل و خضوع و بندگی و اضطراب و صبر و شکر و رضایت و حزم را می‌زنم و من‌ذهنی را خاموش می‌کنم و دوباره سکوت را حاکم می‌کنم. در زمینه مادی مسیر و هدفم را پیدا کردم و با عشق (بدون همانندشدن با آن) آن را دنبال می‌کنم. اما خب برای به ثمر رسیدن باید به خودم و خدا وقت بدهم و صبر کنم. به هر حال من از سی سال، ۲۹ سالم را هدر دادم. باید وقت و زمانی به خودم و خدا بدهم تا این نهال مادی نیز بارور شود.

با رعایت کردن قانون جبران، روابطم هم بهتر شده. روابط خانوادگی‌ام عالی شده، به کسی کاری ندارم، کسی هم با من کاری ندارد. مسالمت‌آمیز زندگی می‌کنیم. هرکسی کاری برایم انجام دهد، تأمل می‌کنم و عوضش را به شکلی جبران می‌کنم. حتی کسانی بودند که قبلاً درد زیادی تولید می‌کردند اما دیگر اطراف من نمی‌آیند. تعداد قرین‌های بد، بصورت من‌های ذهنی، در قالب دوستان صمیمی، از ۵۰۰ نفر به صفر نفر رسیدند. اما اندک دوستان معنوی پیدا کردم که با میلیارد انسان دیگر عوض‌شان نمی‌کنم.

یک قدرت حلّ مسأله در من بوجود آمده. این قدرت را در خودم می‌بینم که در حدّ توان و ظرفیتم، از فضای سکوت، دست به خلاقیت بزنم و کارهایم را به روشی که خداوند می‌گوید پیش ببرم، چه در زمینه شخصی، چه کاری. و این‌ها همه به لطف رعایت کردن قانون جبران است. همین یک سال رعایت کردن قانون جبران، جبران ۲۹ سال حماقتم را کرد.

تازه بر این امر واقفم که تا پی‌نهایت ادامه دارد. و بهتر و بهتر نیز خواهم شد. و همین رعایت کردن قانون جبران است که در بدترین شرایط هم نگذاشت و اجازه نداد که تعهدم بسست شود. و حداقل به حالت لنگ و لوک و خفته‌شکل و بی‌ادب به راهم ادامه دادم و خدا را رها نکردم، تا جایی که دوباره با ادب بشوم و مؤدبانه در فضای عدم بنشینم و فقط و فقط گوش باشم. تا زندگی فکر کند و زندگی حرکت کند.

شاد باشید.
اشکان از مازندران